

## اسماعیل بن عبدالرحمان سدی

مؤلف تفسیر، او به سال یکصد و بیست و هفت درگذشته است.<sup>۱</sup>

## محمد بن قیس همدانی

## طارق بن عبدالرحمان احمسی

## مخارق بن عبدالله احمسی

## عبدالعزیز بن رفیع

## عبدالعزیز بن حکیم خضرمی

## ابومحجل

نامش ردینی و پسر مرّة است.

## عبدالله بن شریک عامری

۱. این اختصار که در واقع فقط فهرست نامهاست جای شگفتی است به ویژه در مورد مفسری بزرگ مانند سدی که از پیشگامان تفسیر روایی است.

## سعید بن ابی بردة بن ابوموسی اشعری

### حُصَیْن بن عبدالرحمان نخعی

گوید طلق بن غنّام نخعی گفت از حفص بن غیاث شنیدم می گفت: \* مالک بن مغول درباره فضل طلحة بن مصرف سخن گفت. مردی از او پرسید آیا حصین بن عبدالرحمان نخعی را دیده‌ای؟ گفت: نه. آن مرد گفت: اگر او را دیده بودی چیزی از فضل طلحة نمی گفتمی.

گوید طلق بن غنّام گفت از حفص بن غیاث شنیدم می گفت: \* حصین بن عبدالرحمان نخعی روزهای زمستان قبایی می پوشید که انباشته از هشتاد لایه آستر بود! و همان قبا شبهای زمستان بالا پوش - لحاف - او بود.

### ابوصخره

نامش جامع و نام پدرش شداد و محاربی بوده و به سال یکصد و هفده درگذشته است. ابونعیم - فضل بن دکین - می گوید: به سال یکصد و هیجده درگذشته است.

### ابوالسوداء نهدی

نامش عمرو و پسر عمران است.

### عثمان بن مغیره ثقفی

کنیه اش ابومغیره است و همو عثمان اعشی و عثمان بن ابی زرعه است.

### عبدالرحمان بن عائش نخعی

## عیاش بن عمرو عامری

### اسود بن قیس عبّدی

### زُکین بن ربیع

ابن عمیله فزاری. او اسماء دختر ابوبکر صدیق را دیده است، و در فتنه ولید بن یزید بن عبدالملک در گذشته است.

### ابوالزعراء

نامش عمرو و پسر عمرو بن عوف جُشمی است. او برادرزاده ابواحوص است که از عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

### هلال وزان جُهَنی

کنیه اش ابوامیه و او همان هلال صراف و پسر ابوحمید است و ابوحمید پسر مقلاص است. گوید معلی بن اسد و ابوهشام مخزومی هردو، از ابوعوانه، از خود هلال ما را خبر دادند که می گفته است: «عروة بن زبیر پیش از آن که برای من فرزندی زاده شود به من کنیه ابوامیه داد.

### ثویر بن ابی فاخته

کنیه اش ابوجهم و برده آزاد کرده و وابسته ام هانی دختر ابوطالب است. او را فرزندان بود

و سالخورده شده است.

گوید مالک بن اسماعیل، از اسرائیل، از ثُویر ما را خبر داد که می‌گفته است: پدرش را که همراه علقمه و اسود و عمرو بن میمون آهنگ مکه داشتند بدرقه کرده است و هیچ‌یک از ایشان نه تازیانه برداشتند و نه شتران خود را لگام زدند.

## زیاد بن فیاض خزاعی

### حکیم بن جُبَیر اسدی

### حکیم بن دیلم

### موسی بن ابی عایشه همدانی

گوید سفیان بن عُبَینه، از گفته عمرو بن قیس نقل می‌کرد که می‌گفته است: هیچ‌گاه سر خود را بلند نکردم مگر اینکه موسی بن ابی‌عایشه را درحالی که بر پشت بام خانه خود نماز می‌گزارد دیدم.

### سعید بن مسروق ثوری

او پدر سفیان ثوری است. او به سال یکصد و بیست و هشت به روزگار حکمرانی عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز بر عراق درگذشت.

### سعید بن عمرو بن سعید بن عاص

ابن سعید بن عاص بن اُمیه. اسود بن قیس از او روایت می‌کرده است.

## سعید بن اشوع همدانی

او عهده‌دار قضاوت کوفه شد و به روزگار حکمرانی خالد بن عبدالله قسری درگذشت.

## جامع بن ابی راشد

### برادرش، ربیع بن ابی راشد

گوید خلاد بن یحیی ما را خبر داد و گفت از سفیان بن عیینة شنیدم که می‌گفت: هرگاه حبیب بن ابی ثابت همراه یاران - شاگردان - خود نشسته بود همینکه ربیع بن ابی راشد از دور پیدا می‌شد می‌گفت گفتگو را بس کنید که ربیع آمد.

## ابوجحاف

نامش داود و پسر ابی عوف است. سفیان ثوری و سفیان بن عیینة هر دو از او روایت کرده‌اند.

## قیس بن وهب همدانی

### ثابت بن هرمز

کنیه‌اش ابومقدام عجلی است. او پدر عمرو بن ابی مقدم است.

## عبدة بن ابى لبابة

از بردگان آزاد کرده و وابسته قریش است.  
 گوید عمر بن سعید گفت که سعید بن عبدالعزیز ما را خبر داد که : کنیة عبدة بن ابى لبابة، ابوالقاسم بود و مکحول هرگاه او را می دید با همین کنیة او را مورد خطاب قرار می داد.

## مقدم بن شریح بن هانی حارثی

## مُجَلّ بن خلیفة طائی

## سنان بن حبیب سلمی

کنیة اش ابو حبیب بوده است.

## زهیر بن ابى ثابت عبسی

## عامر بن شقیق بن حمزة اسدی

## مغیره بن نعمان نخعی

## ابونهبیک

نامش قاسم بن محمد اسدی است.

## ابوفروة همدانی

نامش عروة و پسر حارث است.

## ابوفروة جُهَنی

نامش مُسلم و پسر سالم است.

## ابو نعامه کوفی

نامش شِیبة و پسر نعامه است. سفیان ثوری و هُشیم و جریر از او روایت کرده‌اند

## زید بن جُبَیر جُشمی

## بدر بن دثار

ابن ربیعة بن عبید بن ابرص بن عوف بن جُشم بن حارث بن سعد بن ثعلبة بن دودان بن اسد بن خزیمة.

## زبیر بن عدی

از شاخه یامی های قبیله همدان است.

## ابوجعفر فراء

او را حدیثهایی است.

## حُر بن صباح نخعی

### ابومعشر

زیاد بن کلب تیمی. او به روزگار حکمرانی یوسف بن عمر ثقفی بر عراق در گذشته است. ابومعشر محدثی کم حدیث بوده است.

### شباک ضَبّی

دوست و همنشین ابراهیم نخعی بوده است. مغیره از او روایت کرده است. شباک محدثی کم حدیث و به خواست خدا مورد اعتماد بوده است.

### بیان بن بشر

کنیه اش ابوبشر و وابستهٔ حمس بن بجیله بوده است.

### علقمة بن مرثد حَضْرَمی



## ابراهیم بن مهاجر

ابن جابر بجلی از نژادگان قبیلهٔ بجیله است. پدرش از دیران حجاج بن یوسف ثقفی بوده است. ابراهیم محدثی ثقه است.

## حکم بن عتیبه

فضل بن دکین از گفتهٔ ابواسرائیل ما را خبر داد که می‌گفته است \* کنیهٔ حکم بن عتیبه، ابو عبدالله بوده است.

محمد بن سعد می‌گوید: همراه عبدالله بن ادریس برای انجام کاری که داشت به راه افتادم همینکه به چهارسوی کنده رسیدیم مرا بر در خانه بزرگی نگه داشت و پرسید می‌دانی این خانه کیست؟ سپس خود افزود که این خانهٔ حکم بن عتیبه است که وابسته به قبیلهٔ کنده بود. ابراهیم نخعی و حکم هم سن بوده و در یک سال زاده شده‌اند.

محمد بن سعد می‌گوید عبدالرزاق، از گفتهٔ معمر می‌گفت که گفته است \* زُهری میان یاران خود همچون حکم بن عتیبه میان یاران خویش بوده است. گوید فضل بن دکین، از گفتهٔ فطر ما را خبر داد که می‌گفته است \* حکم را دیدم که ریش او سپید بود.

گوید فضل بن دکین، از ابواسرائیل، از خود حکم ما را خبر داد که \* او عمامه‌یی از پارچه‌های شاپوری می‌بست. ابواسرائیل می‌گوید: حکم در حالی که فقط جبه‌یی بر تن داشت بر ما پیشنهاد شد. من گفتم: ای ابو عبدالله! این چه جامه‌یی است؟ گفت: گاهی یکی از اصحاب حضرت ختمی مرتبت نماز می‌گزارد و عهده‌دار پیشنهادی می‌شد و فقط جبه‌یی بر تن داشت و لباس دیگری بر تن نداشت.

گوید حجاج بن محمد می‌گفت از ابواسرائیل شنیدم که می‌گفت \* نخستین بار که حکم را شناختم روز مرگ شعبی بود، در آن روز مردی آمد و مسأله‌یی پرسید همگی گفتند بر تو باد که از حکم بن عتیبه پرسیدی.

گوید محمد بن عبدالله بن نمیر، از ابن ادریس، از شعبه ما را خبر داد که می‌گفته است

\* حکم بن عتیبه در کوفه به سال یکصد و پانزده و روزگار خلافت هشام بن عبدالملک در گذشته است. ابن ادریس می‌گفت که من در آن سال زاده شدم.  
گوید: حکم بن عتیبه فقیهی عالم و محدثی مورد اعتماد و سخت بلندمرتبه و پرحديث بود هاست.

## حمّاد بن ابی سلیمان

کنیه‌اش ابواسماعیل و وابسته ابراهیم پسر ابوموسی اشعری بوده است.  
گوید فضل بن دکین، از گفته ابواسرائیل ما را خبر داد که می‌گفته است \* نام ابوسلیمان پدر حماد، مسلم است و او از کسانی است که معاویه ایشان را به دومة‌الجندل پیش ابوموسی اشعری فرستاده است.  
گوید یحیی بن عباد، از شریک، از جامع بن شداد ما را خبر داد که می‌گفته است \* حماد را دیدم که در محضر ابراهیم احادیثی را بر لوح‌هایی می‌نوشت و می‌گفت به خدا سوگند از این کار منظور دنیایی ندارم.  
گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته ابوبکر بن عیاش، از مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است \* هنگامی که ابراهیم درگذشت چنین می‌پنداشتیم که اعمش را به جانشینی خود برگزیده است. پیش اعمش رفتیم و از حلال و حرام از او پرسیدم، دیدیم چیزی نیست. آن‌گاه از احکام میراث از او پرسیدیم، دیدیم همه‌اش در سینه و پیش اوست. گوید: سپس پیش حماد رفتیم. نخست درباره احکام میراث از او پرسیدیم، دیدیم چیزی نیست و چون از دیگر مسائل حلال و حرام از او پرسیدیم دیدیم دارای همه آن است. بدین جهت احکام میراث و حساب را از اعمش و احکام مسائل حلال و حرام را از حماد به نقل از ابراهیم فرامی‌گرفتیم.  
گوید عبدالله بن نمیر، از گفته مالک بن مغول ما را خبر داد که می‌گفته است \* حماد را دیدم نماز می‌گزارد و بر تن او ازاری زرد و ملافه‌یی سرخ بود.  
گوید مالک بن اسماعیل ما را خبر داد و گفت از مادرم که دختر اسماعیل بن حماد بن ابی سلیمان است شنیدم می‌گفت \* چه بسا که قرآن را گشوده بر دامن پدر بزرگم یعنی حماد می‌دیدم که اشک‌هایش بر برگهای قرآن می‌چکید.

گوید: همگان بر این موضوع هماهنگند که حماد بن ابی سلیمان به سال یکصد و بیست و روزگار خلافت هشام بن عبدالملک درگذشته است.

گوید: حماد بن ابی سلیمان به روزگاری که بلال بن ابی بردة حاکم بصره بود به بصره آمد و در همین سفر هشام دستوایی و حماد بن سلمه و دیگرانی جز آن دو از او حدیث شنیدند.

حماد بن زید می‌گوید: ایوب پیش حماد بن ابی سلیمان رفت و ما هم پیش او رفتیم و چنان بود که اگر ایوب پیش کسی نمی‌رفت ما هم پیش آن شخص نمی‌رفتیم. و چون حماد بن ابی سلیمان به کوفه برگشت از او پرسیدند مردم بصره را چگونه دیدی؟ گفت: ایشان گروهی از مرد شام هستند که میان ما ساکن شده‌اند و منظورش این بود که ایشان درباره علی (ع) همانند ما نیستند.

گفته‌اند که حماد در حدیث ضعیف بوده است و در پایان عمر گرفتار درهم آمیختگی گردیده است. او محدثی پرحدیث و از گروه مرجئه بوده است. گوید محمد بن عبدالله بن نمیر، از ابوبکر بن عیاش، از گفته مغیره ما را خبر داد که می‌گفته است: \* از ابراهیم پرسیدم پس از تو از چه کسی پرسیم؟ گفت: از حماد. گوید عفان بن مسلم، از سلام پدر منذر، از عثمان بنی ما را خبر داد که می‌گفته است: \* هرگاه حماد رأی دیگران را می‌گفت درست می‌گفت. و هرگاه مطلبی را از غیر ابراهیم نقل می‌کرد اشتباه می‌نمود.

## فُضَیْلُ بِنِ عَمْرٍو قُصِیْمِی

او به روزگار حکمرانی خالد بن عبدالله قَسری بر کوفه درگذشته است. محدثی مورد اعتماد بوده و او را حدیثهایی است.

## حَارِثُ عُكَلِی

گوید از گفته هشیم مرا خبر دادند که می‌گفته است: \* حارث عکلی و ابن شبرمه پس از نماز خفتن درباره احکام قضاوت با یکدیگر گفتگو می‌کردند. ابومغیره هرگاه از کنار ایشان

می‌گذشت می‌گفت در این ساعت هم باید در آن باره گفتگو کنید مگر ساعتهای روز شما را بسنده نیست که باید در این ساعت هم به گفتگو پردازید؟ حارث عکلی محدثی مورد اعتماد و کم‌حدیث بود.

### حارث بن حصيرة

از نژادگان قبیلهٔ ازد است که سفیان ثوری از او روایت کرده است.

### عبدالله بن سائب

او از ذاذان روایت کرده است و سفیان بن سعید ثوری از او روایت کرده است.

### عبدالأعلى بن عامر ثعلبی

سفیان ثوری و اسرائیل از او روایت کرده‌اند.

گوید عبدالرحمان بن مهدی می‌گفت: \* برای سفیان حدیثی از عبدالاعلی خواندم. گفت: ما معتقد بودیم که او فقط از نویسندگان حدیث است. عبدالاعلی از محمد بن حنفیه، از علی (ع) فراوان حدیث نقل می‌کرد. سفیان گفت: ما معتقد بودیم که او از نویسندگان حدیث است. او در حدیث ضعیف بود.

### آدم بن سلیمان

بردهٔ آزاد کرده و وابستهٔ خالد بن خالد بن عماره بن ولید بن عقبه بن ابی معیط بوده است. محمد بن سعد می‌گوید که مؤمل بن اسماعیل این موضوع را از گفته سفیان ثوری نقل می‌کرد. گوید: او پدر یحیی بن آدم محدث است که مقیم کوفه بوده است. خالد بن خالد مردی مهتر و آراسته و شریف بود.

## محمد بن جُحادة

از بردگان آزاد کرده و وابستگان خاندان اُود است.  
گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از محمد بن جحادة ما را خبر داد که می‌گفته است: \* پدرم در راه برگشت از مکه - حج - درگذشت. طلحة بن مصرف برای تسلیت پیش ما آمد و گفت: گفته می‌شود سه چیز است که هرکس به هنگام فارغ شدن از آنها درگذرد به بهشت خواهد رفت حج و عمره و جهاد.

## عبدالملک بن ابی بشیر

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از غالب که همان قُطان باشد ما را خبر داد که می‌گفته است: \* نامه عبدالملک بن ابی بشیر را برای حسن - بصری - آوردم، حسن گفت: آن را بخوان خواندم که در آن دعا برای حسن بود. حسن گفت: چه بسا برادر برای تو موجود است که او را مادرت نزیایده است.

## سالم بن ابی حفصة

کنیه‌اش ابویونس بوده است.  
گوید علی بن عبدالله بن جعفر، از گفته سفیان، از خود سالم بن ابی حفصه ما را خبر داد که می‌گفته است: \* هرگاه شعبی مرا می‌دید این بیت را می‌خواند:  
«ای سپاهی خدا! بر خاک بیفت و سپس به بالاگرایش پیدا کن همچنان که دانه جو از خاک سر برمی‌آورد»<sup>۱</sup>  
گفته‌اند که سالم شیعه‌یی بسیار استوار بود و چون بنی عباس به حکومت رسیدند داود بن علی در همان سال نخست پیروزی ایشان که سال یکصد و سی و دو هجری بود سرپرست

۱. كما تطير حبة الشعير

۱. یا شرطه الله قعی و طیری

حاجیان بود و همراه مردم حج گزارد. سالم بن ابی حفصه هم در آن سال به حج رفت. او که دارای صدای بسیار بلندی بود هنگامی که وارد مکه شد ضمن تلبیه چنین می‌گفت: گوش به فرمانم گوش به فرمان ای نابودکننده امویان! داود بن علی که این سخن را شنید پرسید این کیست؟ گفتند: سالم بن ابی حفصه است و کار و اندیشه او را به آگاهی داود رساندند.

## ابان بن صالح

ابن عمیر بن عبید.

می‌گویند پدر عبید از اسیران قبیله خزاعه است که پیامبر (ص) در جنگ بنی مصطلق بر آنان شیخون زده بود. او در سهم اسید بن ابی العیص بن امیه قرار گرفت و سپس در اختیار عبدالله بن خالد بن اسد بن ابی العیص قرار گرفت که او را آزاد ساخت.

صالح بن عمیر پدر ابان در شهری کشته شد. به روزگار حجاج، خوارج بر اردوگاه آنان شیخون زدند و همگی در همان لشکرگاه خود کشته شدند.

گوید عبدالله بن عمر بن محمد بن ابان بن صالح، از گفته عمویش ابان بن محمد ما را خبر داد که می‌گفته است از پدرم شنیدم که می‌گفت: \* پدرم ابان بن صالح بن عمیر پیش عمر بن عبدالعزیز رفت. عمر از او پرسید آیا نام تو در دیوان حقوق‌بگیران ثبت است؟ ابان گفت: این همراهی را با کسی جز تو خوش نمی‌داشته‌ام ولی با تو از آن پرهیز ندارم. عمر بن عبدالعزیز برای او مقرری تعیین کرد.

ابان بن صالح به سال شصت هجرت متولد شده و کنیه‌اش ابوبکر بوده است. او به سال یکصد و ده و چند در پنجاه و پنج سالگی در عسقلان درگذشته است.<sup>۱</sup>

۱. در صورتی که به هنگام مرگ پنجاه و پنج ساله بوده است، به سال یکصد و پانزده درگذشته است.

## طبقه چهارم

### منصور بن معتمر سلمی

کنیه اش ابو عتاب است.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس، از گفته مندل ما را خبر داد که منصور بن معتمر می گفته است: \* ما دانش را جستجو کردیم و این نیت و گمان را نداشتیم ولی خداوند روزی فرمود.

مندل می گفته است که مقصودش این است که در آغاز نوجوان بودیم و خداوند

بعدها بینش ارزانی فرمود.

گوید علی بن عبدالله بن جعفر ما را خبر داد و گفت از سفیان بن عیینة شنیدم که \* سخن از منصور بن معتمر به میان آورد و گفت: از بسیاری گریستن چشم او گرفتار آبریزی بود و پارچه‌یی داشت که با آن اشک چشم خود را خشک می کرد. سفیان می افزود که پنداشته‌اند شصت سال روزه مستحبی گرفته و شبها را به شب زنده‌داری و نمازگزاری سپری ساخته است.

یحیی بن سعید قطان می گوید که سفیان ثوری می گفت \* هرگاه با اعمش درباره یاران و شاگردان ابرهیم سخن می گفتم چون از منصور سخن به میان می آوردم سکوت می کرد. ابونعیم - فضل بن دکین - می گوید از حماد بن زید شنیدم که می گفت \* منصور بن معتمر را در مکه دیدم و گمان می کنم از پیروان خشبیه<sup>۱</sup> باشد. گوید گمان نمی کنم که حماد دروغ بگوید.

گفته‌اند منصور در پایان سال یکصد و سی و دو در گذشته است. منصور محدثی مورد اعتماد و پرحديث و بلندمرتبه و عالی بوده است.

۱. گروهی از پیروان زبیدیه که چون سلاخی جز چوب دستی نداشته‌اند به خشبیه معروف شده‌اند. به خاندان نوبختی، ص ۱۵۵ و ترجمه فرق الشیعه نوبختی، چاپ مرحوم دکتر مشکوره، ص ۹۲ مراجعه فرمایید.

## مغیره بن مقسم ضبّی

او از بردگان آزاد کرده و وابستهٔ قبیلهٔ ضبّه بوده است. کنیه‌اش ابوهشام و کور بوده و به سال یکصد و سی و شش درگذشته است. محدثی مورد اعتماد و پرحديث بوده است.

## عطاء بن سائب ثقفی

کنیه‌اش ابوزید بوده و به سال یکصد و سی و شش درگذشته است. او محدثی مورد اعتماد بوده و پیشینیان از او روایت کرده‌اند ولی در سالهای پایانی زندگی حافظه‌اش تغییر کرد و مطالب را درهم می‌آمیخت.

ابن عُلّیه می‌گوید: با آنکه لیث ضعیف است عطاء بن سائب در نظر من از او هم ضعیف‌تر است و می‌گوید من از او چیزی جز یک لوحه ننویشتم و یک روی آن را هم پاک کردم. دربارهٔ او از شعبه پرسیدم، گفت: هرگاه از گفتهٔ یک مرد برای تو حدیث نقل کند مورد اعتماد است ولی هرگاه میان چند راوی را جمع کند و مثلاً بگوید زاذان و میسرّه و ابوالبختری چنین گفته‌اند از پذیرش سخن او پرهیز کن که حافظه پیرمرد دگرگون شده است.

## حُصَین بن عبدالرحمان

از نژادگان سلمی‌هاست.

## عبدالله بن ابی سَفر همدانی

به روزگار خلافت مروان بن محمد درگذشته است. مورد اعتماد بوده و پرحديث نبوده است.



## ابو سنان ضرار بن مُرّة شیبانی

گوید شهاب بن عباد عبّدی ما را خبر داد و گفت یاران ما می گفتند: \* بسیار گریه کنندگان کوفه چهارتن بودند: ضرار بن مرّه و عبدالملک بن ابجر و محمد بن سوقه و مطرف بن طریف. ضرار پانزده سال پیش از مرگ گور خود را کنده بود و مکرر کنار آن می رفت و در آن یک دور قرآن تلاوت می کرد. او محدثی مورد اعتماد و امین بوده است.

## ابو یحیی قنات

برده آزاد کرده و وابسته یحیی بن جعدة بن هبیره بوده و او به نسبت ضعیف بوده است.

## ابوالهیشم عطار اسدی

مورد اعتماد بوده است.

## عمرو بن قیس ماصر

آزاد کرده و وابسته قبیله کنده بوده و درباره ارجاء و جز آن سخن گفته است.

## موسی بن ابی کثیر انصاری

کنیه اش ابو صباح و نام اصلی پدرش ابو کثیر هم صباح بوده است. موسی از کسانی است که درباره ارجاء و جز آن سخن می گفته است. او از کسانی است که پیش عمر بن عبدالعزیز آمده و درباره ارجاء با او گفتگو کرده است. با این همه در حدیث مورد اعتماد بوده است.

## معاویة بن اسحاق بن طلحة

ابن عبدالله تیمی، محدثی مورد اعتماد بوده است.

## قابوس بن ابی ظبیان جنبی

در او ضعف بوده و به گفته‌اش استناد نمی‌شود.

## عُبَید المکتب

ابن مهران، آزاد کرده و وابسته قبیله ضَبَّة و محدثی ثقه و کم‌حدیث بوده است.

## محمد بن سوقه

آزاد کرده و وابسته قبیله بجیلة است، او بازرگان بود و خزمی فروخت و سخت پارسا بود. گوید عبدالله بن زبیر حُمَیدی، از گفته سفیان بن عَیْنه ما را خبر داد که می‌گفته است: \* رقبه بن مصقله به خانه‌ام آمد، راه رفتن او به خانه محمد بن سوقه از کنار خانه ما بود. او گفت: مرا به خانه و پیش محمد بن سوقه ببر که خود از طلحه در کوفه شنیدم که می‌گفت پیش دو مرد باید رفت: محمد بن سوقه و عبدالجبار بن وائل.

## حبیب بن ابی عَمْرَة قصاب ازدی

او از سعید بن جبیر روایت کرده است و ثوری از او روایت کرده است. مورد اعتماد و کم‌حدیث بوده است.

## یزید بن ابی‌زیاد

کنیه‌اش ابو عبدالله و آزاد کرده و وابسته عبدالله بن حارث بن نوفل هاشمی بوده است. به سال یکصد و سی و شش درگذشته است. او محدثی مورد اعتماد است، ولی در پایان زندگی حافظه‌اش به هم ریخته و حدیثهای شگفتی نقل کرده است.

## عمار بن ابی معاویه دهنی

او از وابستگان و آزادکردگان قبیلهٔ احمس و کنیه‌اش ابو عبدالله و او را حدیثهایی بوده است.

## حسن بن عمرو فقیمی

گوید محمد بن عبدالله اسدی از سفیان، از گفتهٔ خود حسن بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است: \* پدرم مرا که کودک بودم به حضور سعید بن جبیر برد و گفت باید از چنین کسی قرآن بیاموزی.

گوید محمد بن عبدالله اسدی، از سفیان، از گفتهٔ خود حسن بن عمرو ما را خبر داد که می‌گفته است: \* ابراهیم<sup>۱</sup> در بارهٔ جامه‌هایش وصیت کرد که به من داده شود. گفته‌اند حسن بن عمرو در آغاز خلافت ابی‌جعفر درگذشته است.

## عاصم بن کلب بن شهاب جزمی

او در آغاز خلافت ابو جعفر منصور درگذشته است. محدثی مورد اعتماد بوده است. به گفته‌اش استناد می‌شود و پرحديث نبوده است.

۱. ظاهراً مقصود ابراهیم نخعی است که شرح حالش در همین جلد آمده است، نه ابراهیم تیمی که شرح حال او هم در همین جلد ثبت است.

## ربیع بن سُحَیْمِ اسدی

از شاخهٔ خاندان کاهل است.

### ابومسکین

نام اصلی او حُر و وابسته و آزادکردهٔ بنی اُود است. محدثی کم حدیث بوده است.

### ابو اسحاق ابراهیم بن مُسَلِمِ هَجَری

مردی از اعراب هجر است که از آن منطقه به کوفه آمده است. او در حدیث محدثی ضعیف بوده است.

### اعْمَش

نامش سلیمان و نام پدرش مهران و کنیه‌اش ابومحمد و از وابستگان تیرهٔ بنی کاهل از قبیلهٔ بنی اسد است. او در محلهٔ خاندان عوف که از شاخه‌های قبیلهٔ سعد بودند ساکن بود و در مسجد بنی حرام که از شاخه‌های سعداند نماز می‌گزارد.

گوید و کعب ما را خبر داد و گنت اعمش خود برای ما نقل کرد که \* پدرم مردی غریب و ناشناخته بود آن چنان که برادرش درگذشت و مسروق از او ارث برد.

محمد بن سعد می‌گوید از کسی شنیدم که می‌گفت \* مهران پدر اعمش از کسانی بوده که به هنگام شهادت حسین بن علی (ع) حضور داشته است.<sup>۱</sup> اعمش مردی دانا به قرآن و حدیث و فرایض - احکام میراث - بوده است. طلحة بن مُصَرِّف پیش او قرآن خوانده است. او برای مردم قرآن می‌خواند و در سالهای پایانی عمر خویش این کار را رها کرد. به

۱. ظاهراً این مهران همان بردهٔ آزادکرده و وابستهٔ عبیدالله بن زیاد است که به هنگام کشتن هانی بن عروه و کتک زدن عبیدالله هانی را حضور داشته است. به تاریخ طبری، ج ۵، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، ص ۳۶۱ مراجعه شود.

هنگامی که پیر و ناتوان شده بود در ماه شعبان همه روز مقداری قرآن برای مردم می خواند. مردم قرآنهای خود را می آوردند و آن را با قرائت او مطابقت می کردند. ابو حیان تیمی هم قرآن خود را که صحیح تر قرآن موجود بود می آورد و مردم قرآنهای خود را با آن هم مطابقت و اصلاح می کردند. قرائت اعمش منطبق بر قرائت عبدالله بن مسعود بود و چنین بود که اعمش نزد یحیی بن وثاب و یحیی پیش عبید بن نضله خزاعی و عبید پیش علقمه و علقمه در محضر عبدالله بن مسعود قرآن آموخته اند.

گوید احمد بن عبدالله بن یونس ما را خبر داد و گفت ابوبکر بن عیاش برای ما نقل کرد که از اعمش شنیدم که می گفت: \* به خدا سوگند شما پیش هیچ کس نمی روید مگر اینکه او را به دروغ وامی دارید و به خدا سوگند من کسی از مردم را نمی شناسم که از ایشان بدتر باشد. ابوبکر می گفت: من این موضوع را نپسندیدم که ایشان از پرسیدن سیر نمی شدند. گوید: ابوبکر در این هنگام موضوع فریب کاری و پنهان داشتن ضعف اسناد حدیث را به یاد آورد. گوید عبدالله بن جعفر رقی از گفته عبدالله بن عمرو ما را خبر داد که می گفته است اسحاق بن راشد برای من نقل کرد که: \* زهری هرگاه از عراقی ها نام می برد دانش آنان را ضعیف می شمرد. من به او گفتم: در کوفه یکی از وابستگان بنی اسد زندگی می کند که چهار هزار حدیث نقل می کند. زهری با شگفتی گفت: چهار هزار حدیث؟! گفتم: آری و اگر بخواهی برخی از دانش او را برای تو بیاورم. گفت: آری بیاور، و من پیش او بردم. زهری شروع به خواندن کرد و دیدم که چهره اش دگرگون می شود. سپس گفت: به خدا سوگند که این دانش است و نمی بینم کسی را که این دانش را بداند.

گوید عفان بن مسلم ما را خبر داد و گفت ابو عوانه می گفت: \* اعمش پیش من سرمایه بی داشت و با آنکه سرمایه اش را به جریان نینداخته بودم همواره به او می گفتم برای تو این مقدار سود فراهم آورده ام.

گوید عفان بن مسلم از گفته عمر بن علی مقدمی ما را خبر داد که می گفته است: \* حجاج بن ارطاة بر در خانه اعمش آمد و اجازه ورود خواست و گفت: به اعمش بگویند ابوارطاة بر در خانه است. اعمش گفت: آیا باید کنیه خود را برای من بگویند! آیا باید کنیه خود را برای من بگویند و به او اجازه ورود نداد.<sup>۱</sup>

۱. به راستی که این به خود بالیدن از اهل دانش سبب به اهل دانش چه ناپسند است.

گوید وکیع می گفت: \* اعمش می گفت: هرگاه من و ابواسحاق با یکدیگر جمع می شدیم احادیث عبدالله بن مسعود را تر و تازه بیان می کردیم.  
 گوید سفیان می گفت: \* به اعمش گفته شد ای ابو محمد! معرور - نام محدثی است - چه بزرگ بود، گفت: اینک با ماه کامل رویارویی.  
 سفیان می گوید: \* پیش اعمش رفتم و گفتم من می گویم از اعمش از هرچه پرسیدم پاسخ درست داده است. اعمش به حسن بن عیاش که حضور داشت گفت: به سفیان خبر بده که پس از او کار دگرگون شده است. سپس اعمش گفت: مردی برای من نقل کرد که بازهری همنشینی می کردم از تو پیش او نام بردم. زُهری گفت: آیا چیزی از احادیث او همراه داری؟  
 سفیان می گوید: اعمش درباره حدیثهای عیاض و ابن عجلان از من می پرسید و سفیان ثوری از همگان به حدیثهای اعمش داناتر بود و گاه اتفاق می افتاد که اعمش اشتباه می کرد و سفیان او را آگاه می ساخت.

گوید فضل بن دکین و وکیع هر دو مرا خبر دادند که: \* اعمش به روز شهادت حسین بن علی بن ابی طالب (ع) که روز دهم محرم سال شصت بوده دیده به جهان گشوده است و به سال یکصد و چهل و هشت در هشتاد و هشت سالگی درگذشته است. ولی یحیی بن عیسی رملی می گفت که اعمش به سال پنجاه و هشتم هجرت متولد شده است.  
 گوید هشتم بن عدی می گوید: \* اعمش به سال یکصد و چهل و هفت درگذشته است، ولی محمد بن عمر واقدی و فضل بن دکین گفته اند به سال یکصد و چهل و هشت درگذشته است.

## اسماعیل بن ابی خالد

از وابستگان شاخهٔ احمس از قبیلهٔ بجیله است. کنیه اش ابو عبدالله و دو سال از ابراهیم نخعی کوچکتر بوده است.

گوید حسن بن موسی اشیب، از گفته زُهری، از ابواسحاق ما را خبر داد که می گفته است عامر می گفت: \* اسماعیل یعنی پسر ابی خالد دانش را آشامیده است آشامیدنی.

گوید شهاب بن عباد عبدی ما را خبر داد که: \* اسماعیل بن ابی خالد شش تن از کسانی را که حضرت ختمی مرتبت را دیده اند، دیده است و آن شش تن: انس بن مالک و عبدالله

بن ابی اوفی و ابوکاهل و ابوجحیفه و عمرو بن حرث و طارق بن شهاب بوده‌اند.  
 گوید فضل بن دُکین و جز او ما را خبر دادند و گفتند که \* اسماعیل بن ابی خالد به  
 سال یکصد و چهل و شش در کوفه درگذشته است.  
 گوید کسی که از علی بن مُسهر شنیده بود مرا خبر داد که می‌گفته است از سفیان ثوری  
 شنیدم که می‌گفت \* در نظر ما حافظان چهارتن‌اند: عبدالملک بن ابی سلیمان و اسماعیل بن  
 ابی خالد و عاصم احوول و یحیی بن سعید انصاری.

### فراس بن یحیی همدانی

دوست و همنشین شعبی. به خواست خداوند مورد اعتماد بوده است.

### جابر بن یزید جعفی

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت از سفیان ضمن نام‌بردن از جابر بن یزید جعفی  
 شنیدم که می‌گفت \* هرگاه جابر بگوید فلان کس مرا حدیث کرد یا بگوید خودم شنیدم  
 سخن او درست است. و هرگاه بگوید فلانی می‌گفت به نظر می‌رسد که فریب‌کاری می‌کند.  
 گوید فضل بن دکین ما را خبر داد و گفت \* جابر بن یزید به سال یکصد و بیست و  
 هشت درگذشته است.

محمد بن عمر واقدی هم از گفته قیس بن ربیع همینگونه نقل می‌کرد. گوید: جابر بن  
 یزید جعفی در اندیشه و حدیث خود به راستی ضعیف بوده است.  
 گوید سفیان بن عیینة می‌گفته است \* با جابر بن یزید جعفی در خانه‌یی بودم، گفتاری  
 گفت که خانه فرو ریخت یا نزدیک بود فرو ریزد یا چیزی مانند این.<sup>۱</sup>

۱. درباره جابر بن یزید جعفی باید به منابع مهم رجالی شیعه مراجعه کرد که نکات پسندیده و برجسته و نکات ضعف و  
 سستی راویان از او بررسی شده است. به عنوان مثال به نجاشی، رجال، ص ۱۲۸ و اختیار معرفة الرجال، ص ۱۹۱ و  
 جامع الرواة مراجعه شود.

## ابو اسحاق شیبانی

نامش سلیمان و پسر ابی سلیمان و از وابستگان شیبانی ها بوده است. محمد بن عمر واقدی می گوید: \* به سال یکصد و بیست و نه درگذشته است و کسی دیگر گفته است که ابو اسحاق دو سال پس از خلافت منصور درگذشته است.

## مطرف بن طریف حارثی

گوید سفیان بن عیینه گفت: \* مطرف مرادید و گفت: تو را چه شده است که پیش ما نمی آیی، در آن حال مطرف سوار بر خری بود. گفتم: به سبب آنکه سرپرستی چیزی از صدقات و اوقاف را بر عهده گرفته ای. گوید مطرف گریست و گفت: آیا مرا به فراموشی سپرده اید؟ گوید و چنان بود که گویی او را بر آن کار ستایش می کرده اند. گوید سفیان همچنین می گفت که \* مطرف همواره می گفت: به خدا سوگند شما در نظر من دوست داشتنی تر از خانواده ام هستید. گوید: مطرف بن طریف به روزگار خلافت ابو جعفر منصور درگذشته است.

## اسماعیل بن سمیع حنفی

به خواست خداوند متعال مورد اعتماد است.

## علاء بن عبدالکریم یامی

از قبیله همدان و پسر عموی زبید و پیوسته به او بوده است. علاء در خلافت ابو جعفر منصور درگذشته است.



### عیسی بن مُسیب بجلی

هرچند که از طرف خالد بن عبدالله قسری قاضی کوفه بود و روزگاری دراز بر آن کار بود. هرگاه عیسی برای دادرسی می‌نشست جابر بن یزید جعفی هم با او می‌نشست. عیسی به روزگار خلافت منصور درگذشت.

### محمد بن ابی اسماعیل سلمی

نام ابواسماعیل راشد است. از محمد و دو برادرش روایت نقل کرده‌اند. بزرگتر ایشان که از آن دو دیگر زودتر هم درگذشته است اسماعیل بن راشد است. محمد به سال یکصد و چهل و دو به روزگار خلافت ابوجعفر منصور درگذشته است. ثوری هم گاهی از محمد بن راشد روایت کرده است. برادر دیگرشان عمر بن راشد است که حفص بن غیاث و عبدالله بن نمیر و یحیی قطان و ثوری از او روایت کرده‌اند.

### خالد بن سلمة بن عاص

ابن هشام مخزومی. او هنگامی که دعوت عباسیان آشکار شد از کوفه به واسط گریخت و همراه ابن هبیره کشته شد. می‌گویند ابوجعفر منصور نخست زبان او را برید و سپس او را کشت. فرزندزادگان او در کوفه باقی هستند.

### بُکیر بن عَتیق

گوید از محمد بن فضیل بن غزوان ضبّی شنیدم که می‌گفت \* بُکیر بن عتیق شصت حج گزارد. او محدثی مورد اعتماد بوده است.